

انسان؛ از تنگنای بدن تا فراخنای قرب الهی

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

انسان؛ از تنگنای بدن تا فراخنای قرب الهی / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان:
کبالمیزان، ۱۳۹۱.

۱۷۴ ص.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۴۷-۵

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱- انسان (م).

BP۲۲۶/۲۰۱۲

۲۹۷/۴۶۶

۳۰۰۹۴۵۴

کتابخانه

انسان؛ از تنگنای بدن تا فراخنای قرب الهی

اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول چاپ: پره‌س/معنوی

تاریخ انتشار: ۱۳۹۲

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

طرح جلد: گروه فرهنگی میزان

ویراستار: فرهنگ‌پوی میزان

صحافی: دی

کلیه حقوق برای گروه میزان محفوظ است

مراکز بخش:

تلفن: ۰۳۱۱-۷۸۵۴۸۱۴

۱- گروه فرهنگی میزان

همراه: ۰۹۱۳۶۰۳۲۳۴۲

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان

فهرست مطالب

۹.....	مقدمه
۱۳.....	مقدمه‌ی مؤلف
۲۵.....	ضرورت انسان شناسی
۲۵.....	تربیت کدام انسان؟!.....
۲۶.....	نتایج انسان شناسی در حوزه‌های مختلف علمی
۲۹.....	تفاوت انسان شناسی اسلامی با آنثروپولوژی
۳۱.....	اهمیت انسان شناسی و ارتباط آن با معارف دینی
۳۴.....	انسان شناسی و رابطه‌ی آن با توحید
۳۴.....	ارتباط انسان شناسی با نبوت
۳۵.....	ارتباط انسان شناسی با معاد
۳۶.....	انسان شناسی و ارتباط آن با مسائل اخلاقی
۳۷.....	انسان شناسی و ارتباط آن با علوم انسانی
۳۸.....	مراتب وجودی انسان در منظر قرآن

- گوهر انسانی ۴۲
- حقیقت روح و ابزار بودن بدن ۴۲
- جایگاه قوای نفس ۴۴
- مراحل تکمیل نفس ۴۵
- چگونگی ادراک محسوسات ۴۷
- حقیقت نفس ۴۸
- عمل نفس انسان ۴۹
- انسانی نفس ناطقه با بدن و چگونگی مرگ ۵۳
- مقام خست الهی انسان ۵۶
- کرامت انسان ۶۰
- راز خلیفه‌ی الهی بودن ۶۳
- انسان‌شناسی و ارتباط آن با اخلاق ۶۶
- هدف نهایی حقیقت انسان ۷۱
- نفس مطمئه ۷۳
- لطافت نفس انسان ۷۴
- حجاب‌های نفس ۷۶
- عوامل آزادی نیروی شگرف انسان ۷۹
- سبب محرومیت نفس از حقایق ۸۱
- چگونه شروع کنیم؟ ۸۷
- انسان و اختیار ۹۱
- مفاهیم اختیار ۹۲
- احساس اختیار به صورت بدیهی ۹۴
- نقد اندیشه‌ی جبر ۹۵

تفاوت اراده‌ی تکوینی و تشریعی خداوند.....	۹۸
مغالطه بین ضرورت علت و معلول و جبر.....	۱۰۰
مشیت الهی و اختیار انسان.....	۱۰۲
جهان قانونمند و مشیت خدا.....	۱۰۳
نقش عالم ربوبی در عالم ماده.....	۱۰۵
آزادی تکوینی و هدایت تشریعی.....	۱۰۶
توبه خود شقی است.....	۱۰۷
تفسیر ارزشی انسان در قرآن.....	۱۰۹
انسان آفرینی اسلام.....	۱۱۶
انسان صالحی بین افق.....	۱۱۶
علم و حقیقت انسان ساز.....	۱۱۸
انسان در منظر دین.....	۱۲۱
مراحل کمال انسان و نقش دین در تحصیل آن.....	۱۲۲
انسان کامل و ولایت تکوینی.....	۱۲۳
حیات انفرادی پس از دنیا.....	۱۲۶
هماهنگی در معرفت انسان و شناخت جهان.....	۱۲۸
انسان کامل؛ پیوند دو سر حلقه‌ی هستی.....	۱۳۰
انسان در منظر عرفان اسلامی.....	۱۳۵
تحلیل کلام ابن عربی در مورد انسان کامل.....	۱۴۲
جایگاه انسان کامل در نظام هستی.....	۱۵۰
ظهور خلافت الهی در انسان کامل.....	۱۵۳
معیت و احاطه‌ی علمی انسان کامل.....	۱۵۴
اسفار اربعه.....	۱۶۰

مقدمه

باسمه تعالی

۱- به راستی ما برای کدام انسان برنامه‌ریزی می‌کنیم؟! آیا تعریفی که از انسان برای خود کرده‌ایم، به هر نحوی واقعیت انسان تطبیق دارد؟! آیا ممکن است ابعادای از آن را نادیده گرفته باشیم و در نتیجه انسان را ناقص تعریف کنیم و برای بعضی از ابعاد انسانی به برنامه‌ریزی نکنیم و به همان اندازه در نظام تعلیم و تربیت در جامعه دچار بحران شویم؟!!

باید از خود پرسیم تعریفی که ما از انسان داریم مطابق با کدام یک از تعاریف انسان‌شناسی موجود در دنیا است، مطابق با انسانی که در مکتب لیبرالیسم معرفی می‌کند و یا مطابق با انسانی است که مکتب مارکسیسم معرفی می‌نماید و یا انسان مورد نظر ما انسانی است که در فلسفه می‌شناسد و یا انسان آیین‌هایی مثل بودا است. راه کاری که معلوم می‌کند انسان مورد نظر ما در تعلیم و تربیت و اقتصاد و... انسانی است که مکتب اسلام معرفی می‌نماید چیست؟

این‌ها سؤالاتی است که نویسنده سعی دارد در ابتدای بحث مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد تا معلوم شود ریشه‌ی بحران در نظام تربیتی اقوام مختلف در غفلت از جایگاه حقیقی انسان است. عظمت بحث وقتی روشن می‌شود که بدانیم ما به جهت فرهنگ غنی فلسفه‌ی اسلامی می‌توانیم در فقهی این چنین آشفته معبری به سوی حقیقت انسان در جامعه‌ی خود باز کنیم.

۲- در اسلام اسلامی قبل از هر اقدامی باید متوجه باشیم برای کدام انسان برنامه‌ریزی می‌کنیم و با دقت کامل متوجه انسانی باشیم که اسلام مد نظر دارد و در نه مکمل است ناخواسته برای انسان مکتب لیبرالیسم برنامه‌ریزی کنیم ولی متأسفانه تعلق مناسب با انسان اسلام را از او انتظار داشته باشیم و این موجب سرگردانی و انانی می‌شود که در ذیل برنامه‌های تربیتی ما قرار می‌گیرند و جهت می‌توان گفت دوگانگی بین نظر و عمل معضل نظام تربیتی ما در این دوران است و همه‌ی آشوب‌های فکری در این دوگانگی نهفته است. انسان یگانگی در جامعه آن است که با زبانی با یکدیگر سخن بگوییم که انسان‌ها ریشه گرفته باشد و این تنها با شناخت صحیح نسبت به گوهر انسانی درست است.

۳- این کتاب سعی کرده ابعاد حساس و عمیق انسان را در طروری که اسلام و علمای اسلام مطرح نموده‌اند به طور مختصر با خوانندگان در میان بگذارد و بنا به موقعیت، تعریف انسان در بقیه‌ی مکاتب را نیز گوشزد کند تا روشن شود نظرگاه اسلام نسبت به انسان چگونه است و اسلام برای کدام انسان برنامه‌ریزی کرده است و نیز معلوم گردد چنانچه ما در

برنامه‌های تربیتی خود ابعادی از انسان را که اسلام گوشزد می‌کند بی‌جواب بگذاریم، با انسانی معترض و ناراضی از زندگی روبه‌رو خواهیم بود، هرچند او تلاش کند که با رفاه بیشتر و سرگرم‌شدن به دنیا، روان معترض خود را مشغول کند.

۴- اساسی‌ترین نکته‌ای که در کتاب مورد بحث قرار گرفته موضوع «حقیقت انسان» و معنای سعادت اوست که پس از روشن‌شدن حوزه‌ی آریار انسان، انسان را متوجه جایگاه انسان کامل می‌نماید تا راه انسان‌ها به سوی اعمال نیک باید طی کنند مشخص شود. زیرا تنها حکیم واقعی است که می‌داند با تجلیات انوار الهی بر قلب انسان‌ها، آن‌ها باید در عقیده و عمل به انسان‌ها تمام‌گرم‌گرم شوند و از این طریق با خود حقیقت متحد گردند، این است معنی توحید خواندن بندگان عالم و پارسا.

۵- اساس و بنیان هر مکتبی سیر و تبیینی است که از انسان دارد مکتبی که انسان را در ابتدا و انتهای وجودش بریده از غیب می‌بیند با مکتبی که برای انسان وسعتی به اندازه انسانیت است و او را حتی در قبل از هیوط مد نظر دارد، متفاوت است.

۶- اگر چه این کتاب را می‌توان مستقل از کتاب‌های دیگر مولف محترم در زمینه انسان‌شناسی مطالعه کرد ولی مطالعه آن را باید از کتاب‌های «ده نکته از معرفت نفس» و «آشتی با خدا از طریق شش بار برد راستین» و «خویش‌شن پنهان» پیشنهاد می‌شود. ان شاء الله این کتاب متمم و مکمل مباحث مطرح شده در کتب مذکور باشد.

گروه فرهنگی المیزان

www.ketab.ir

مقدمه‌ی مؤلف

باسمه تعالی

۱- هویت وجودی انسانی بر مبنای نفی به نفس ناطقه‌ی اوست و تا وقتی نفس او باقی است، هویت شخصی او پایدار است - اگر چه اجزای بدن او از جهت کمی و کیفی در طول عمرش تغییر و تحول پیدا کند - حتی اگر صورت طبیعی او به صورت مثالی، دگرگون شود، هویت انسان در همه‌ی این تحولات و دگرگونی‌ها، واحد و ثابت است، لذا مفهوم هویت چرا انسان باید از طریق سیر و سلوک در هویت بخشی به شخصیت انسانی است تلاش را انجام دهد.

۲- از آن جایی که نفس «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء» است، نفوس انسان‌ها در بستر حدوث بدن حادث می‌شوند و از پایین‌ترین مراتب وجود، حرکت استکمالی‌شان را آغاز می‌کنند و در چنین بستری است که انسان می‌تواند همراه با استکمال تکوینی، به استکمال هویت شخصی خود

پردازد و شناخت حقیقت انسان در این امر به او کمک می کند که چگونه با استكمال هویت تکوینی خود هماهنگ گردد.

۳- از آن جایی که بدن انسان ابزار تصرفات و افعال نفس او است و نفس ناطقه‌ی انسانی در سیر تکاملی خود از تغییرات کمی به سوی تغییرات کیفی پیش می رود و از آن جایی که ذات و حقیقت نفس ناطقه از سنخ عالم ملکوت و نور محض عقلی است، و به گفته‌ی ملاصدرا: «إِنَّ جوهر النفس من سنخ الملكوت و عالم الضیاء المحض العقلي»^۱ ذات نفس از سنخ عالم ملکوت و از نور مجرد محض عقلی است، پس جسمانیة الحدوث به نفس انسان راه و بستری است برای رسیدن به جوهر روحانی و ملکوتی اش. در حدس این کتاب سعی شده به چگونگی سیر روحانی نفس ناطقه پرداخته شود.

۴- انسان شناسی در مکتب حکمت متعالیه مبتنی بر دیدگاه هستی شناسی آن مکتب است. ملاصدرا هستی دارای سه مرتبه می داند که پایین ترین مرتبه‌ی آن عالم ماده و طبیعت است و مرتبه‌ی وسط آن عالم صُور مثالی و صُور خیالی است و مجرد از این جسمانی می باشد، و مرتبه‌ی اعلای آن، عالم صُور عقلی و مجردات و مُثُل می باشد. نفس انسان نیز در عین حال که وحدت شخصی اش را حفظ می کند، حقیقتی است که بالقوه این عوالم و نشئه‌های سه گانه‌ی وجود را داراست. به این بیان که نفس هر انسانی در آغاز تکوینش وجود طبیعی مادی دارد که مبتنی بر حدوث جسمانی اوست، سپس بر مبنای حرکت جوهری و با

تجلیات انوار غیبی، مراتبی از کمال را طی می‌کند و وجودش به تدریج لطیف و قوی می‌شود تا به مرتبه‌ای می‌رسد که انسانی است مثالی و صاحب قوه‌ی تخیل، سپس می‌تواند از این نشئه‌ی وجودی با تحصیل کمالات عقلی به مرتبه‌ی انسان عقلی راه پیدا کند و فهم این نکته ما را در شناخت انسان و چگونگی کمال تشریعی و اختیاری او یاری می‌کند.

همان‌گونه که عوالم وجود با هم مرتبط‌اند و مراتب وجود رابطه‌ی طولی دارند، مراتب انسان نیز در ارتباط با هم بوده و وحدت شخصی هر فرد بر همه‌ی مراتب محفوظ است، نتیجه‌ی این اصل در مسئله‌ی معاد این است که انسان آیات همان انسان دنیاست و بر اساس ملکات زشت و زیبایی که کسب کرده‌اند محشور می‌شود.

۶- به گفته‌ی ملا صدرا، نفس از این کَوْن به نشئه‌ی دیگر منتقل می‌شود: «ثم قد ينتقل من هذا الكون...» یعنی برخی از انسان‌ها هستند که می‌توانند از مرتبه‌ی طبیعت و مجرد مثالی و خیالی به مجرد عقلی برسند. با فهم این نکته می‌فهمیم وسعت اختیار انسان را که چنانچه است و انسان چه عوالمی را می‌تواند با انتخاب بهترین اندیشه‌ها به آن دست یابد.

۷- ترتیب نشئه‌های سه‌گانه در بازگشت و صعود به سوی خدای تعالی، برعکس ترتیب نزول آن‌ها از خدای تعالی است. این را می‌توان به سلسله‌ی آغازین به نحو ابداع و بدون زمان و حرکت، فیض وجودی و ظهور آن و سلسله‌ی رجوع در مهد مکان و بستر زمان به نحو تدریج پیموده می‌شود. به عبارت دیگر، نزول از عالم امر به عالم خلق است و صعود از

عالم خلق به عالم امر به عکس آن می‌باشد و سالک عارف کسی است که در سیر صعودی نفس به عالم بالا، هویت فردی خود را نیز در مسیر چنین صعودی قرار دهد و با نظر به جنبه‌ی خلیفه‌اللهی خود از هبوط رهایی یابد.

۱- حقیقت انسان و مراتب کلی و نشئات وجود آدمی عبارتند از:

«انسان قبل از دنیا»، «انسان در دنیا» و «انسان بعد از دنیا».

قبل از دنیا، نفوس انسانی وجود عقلی قبل از حدوث یدن داشته‌اند به همان مناسبتی که قرآن می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ أَشَدَّهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا»^۳ خدا آن گاه که از آدم و حوا را پدید آورد، ایشان را بر روی پشت پدرانشان بودند از آن‌ها اقرار به ربوبیتش گرفت و آن‌ها تصدیق کردند و الی گفتند. بدیهی است که این رویارویی و اخذ پیمان دلالت بر وجود انسان و دراکت او در نشئه‌ای قبل از دنیا دارد. همان‌طور که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ مَا أُنْذِعَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى هِيَ النَّفُوسُ الْمُقَدَّسَةُ الْمُطَهَّرَةُ، فَأَنْفُسُهَا بِأَعْيُنِ اللَّهِ ثُمَّ خَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ سَائِرَ خَلْقِهِ»^۴ اول چیزی که خدای تعالی ابداً آفرید، آن روح پاک و مقدس بودند، پس [خدای سبحان] آنها را برای شهادت به ربوبیتش گویا کرد، سپس بعد از آن سایر مخلوقاتش را آفرید.

وقتی متوجه حیات قبل از دنیا برای انسان شدیم، پذیرش حیات قبل از دنیا به دلایل عقلی و نقلی فراوانی که مطرح است کار آسانی نیست و معلوم می‌شود مرگ، چیزی جز مفارقت نفس از بدنه‌ی مادی جسمانی

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۲.

۴- شیخ صدوق و شیخ مفید، اعتقادات الإمامیه و تصحیح الاعتقاد، ج ۱، ص ۴۷.

نیست. به تعبیر صدرالمতالهین، این بدن همچون ناخن و موهای زاید است، یا همچون خانه‌ای است که ساختن آن مقصد و هدف اولی و ذاتی انسان نیست، بلکه تنها برای دفع گرما و سرماست.^۹ در راستای معرفت به حیات انسان در قبل از دنیا و بعد از دنیا انسان می‌تواند بهترین برخورد را در حیات دنیایی خود داشته باشد.

۹- نه تنها نفس ناطقه‌ی انسان بعد از مفارقت از دنیا باقی است، بلکه بدن حقیقی انسان هم که پاک تر و لطیف تر از این بدن مادی است و نور حس حیات در آن بالذات جاری است - بر خلاف بدن مادی که حس و حیات آن باطنی است - نسبتش به نفس نسبت روشنایی به خورشید است، باقی و جاودانی است. انسان وقتی بر اثر استکمال تکوینی به کمال انسانی یا حیوانی خود رسید، از این رجوع دنیایی به سوی وجود اخروی و از دار «فنا» به سوی دار «بقا» پرواز می‌کند. در حالی که دارای بدنی لطیف تر و حس و ادراک شدیدتر است و مهم این نکته‌ی مهم معنای معاد جسمانی را که از ظرائف معارف عالی‌ه‌ی الهی است روشن می‌کند.

۱۰- ما مانند افلاطون معتقد نیستیم انسان قبل از حدوث دنیوی‌اش عالم به همه‌ی حقایق بوده است، بلکه معتقدیم انسان در طول زندگی دنیایی می‌تواند در مقام تحصیل معارف عالی‌ه قرار گیرد. صاحب مقامات و درجات روحانی و عقلی شود، بنابراین علم از نظر ما تنها یک مرحله است.

بلکه موجب تعالی درجه‌ی وجودی انسان می‌شود.^۶ نفس در مواجهه با اشیای خارجی ایجاد صورت می‌کند و خدای سبحان نفس انسان را به گونه‌ای آفرید که قدرت ایجاد صورت‌های اشیای مجرد و مادی را در خود دارد، زیرا از سنخ عالم ملکوت و قدرت است، همان‌طور که در مقام معرفت عقلی ذوات نوری مجرد را مشاهده می‌کند. زیرا نفس ناطقه ذاتی است که از مقام حس و خیال به مقام عقل تعالی پیدا می‌کند و شایسته‌ی ادراک معقولات می‌شود. شناخت انسان از این زوایا ما را متوجه انسانی می‌گرداند که شایسته‌ی الهی مد نظر دارد و بر آن اساس تکالیفی را بر انسان اعمال می‌نماید.

۱۱- در مباحث منطقی بر معرفت نفس روشن شد نفس ناطقه در تمام مراتب ادراک حسی، خیال و عقلی خودش به‌تنهایی مدرک است و آلات حسی تنها ابزار می‌باشند و در حقایق حسی از آن جهت که نفس موجد و مظهر آن صور می‌باشد در برد نفس حاضر می‌شوند و در این راستا معلوم می‌شود برای نفس نشئه‌ی دیگران است که در آن نشئه اشیای ادراکی بدون ماده جسمانی موجودند. فهم این نکته و رول قدم در سیر و سلوک است تا انسان متوجه باشد با متعالی کردن نفس در رسیدن به بهترین شکل با حقایق صورت‌هایی که در خود ایجاد می‌کند مرتبه‌ی مرتبه و از پایگاه باطنی اشیاء، اشیاء را بنگرد.

۶- ر. ک: فردریک کاپلسون، تاریخ فلسفه‌ی یونان و روم، ترجمه‌ی سیدجلال‌الدین

۱۲- اتحاد نفس با مُدرکاتش یکی از مباحث قابل تأمل در باب معرفت نفس است. به این معنا که صورت‌های ادراکی - خواه محسوس یا معقول - وجودشان با وجود مدرک، یعنی نفس، اتحاد پیدا می‌کنند. زیرا مراتب ادراک، مراتب «تحولات نفس» است و در هر مرتبه از ادراکات نفسی، خیالی و عقلی، نفس با همان نوع از مدرکات متحد است. ملاصدرا در رساله‌ی «اتحاد عاقل به معقول» می‌نویسد: «ای عاقلِ باهوش! در امر نفس بنگر. چگونه نشئه‌های وجودی را در می‌نوردد و در هر نشئه‌ی وجودی چگونه از موجودات آن نشئه متحد می‌شود، یعنی نفس با بدن طبیعی، عین بدن با عین حس و با خیال، عین خیال و با عقل، عین عقل است. به این که نفس با طبیعت متحد می‌شود، عین اعضای بدن است و وقتی با حس بالفعل متحد می‌شود، عین صور متخیله می‌گردد، به همین ترتیب تا به مقام عقل بالفعل، در آن جا عین صورت‌های عقلی می‌شود که بالفعل برای او حاصل شده‌اند».^۷ و این است آن معرفتی که موجب می‌شود تا سالکان انوار و ماهیات عبور کنند و نفس ناطقه‌ی خود را با حقایق وجود عالم متحد کنند زیرا نفس با مدرکات خود متحد است، چه خوب است که مدرکات انسان حقایق عالم وجود باشد و نه ماهیات عالم فنا.

۱۳- در مباحث معرفت نفس در حکمت عملی، سخن از این است که چگونه انسان می‌تواند از شقاوت‌ها گریخته و به سعادت حقیقی دست یابد. صدرالمতلهین ابتدا به بیان حقیقت سعادت می‌پردازد و بر مبنای

فلسفه‌ی خویش می‌نویسد: «وجود»، خیر و سعادت است و ادراک «وجود» نیز خیر و سعادت است، اما چون وجودات به حسب کمال و نقص متفاوتند، پس هر جا وجود کامل‌تر باشد، سعادت در آن جا بیشتر است و ادراک سعادت هم به تناسب ادراک «وجود»، کمال و نقص می‌یابد و همان‌گونه که وجود قوای عقلی آشرف از وجود قوای حیوانی شهوی و غضبی است، سعادتش هم بزرگ‌تر و عشق و لذتش هم تمام‌تر است. پس نفس، طبقه انسانی، آن‌گاه که قوی و کامل شود و علاقه‌اش به بدن قطع گردد و لذات حسی و ذات مبدعش رجوع کند، به بهجت و سعادت می‌رسد که لذت آن را توصیف کرد و با لذات حسی مقایسه نمود.^۸

۱۴- از آن جای که الهی در ادراک، حضور است و تعلق به ماده موجب عدم حضور می‌گردد، رقت و وابستگی انسان به ماده بیشتر باشد، حضور او کم‌تر و ادراکش از عالم نفس تر است، حتی شعور ما به ذات خودمان وقتی که از بدن جدا می‌گردد بیشتر است، چون حضور تمام‌تر و کامل‌تر است.^۹ و در همین راستا وقتی تعلق نفس به بدن - با اختیار و اراده و یا به حکم اجل الهی - قطع شد، انسان نسبت به خویش آگاه‌تر می‌شود. در آن حال اگر شاکله‌ی حقیقی او بر وجه نفس انسانی بود، از آن احساس لذت می‌کند، اما اگر شاکله‌ی حقیقی او بر وجه نفس امّاره و مخالف فطرت بود، از خویش خویش گریزان است و همواره در غمت که در دنیا بر او عارض شده بود، در حسرت و ندامت است. اگر به رجه

۸- اسفار، ج ۹، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۹- اسفار، ج ۳، ص ۳۶۱.

به این امر به دستورات دین در رابطه با تصحیح عقیده و اخلاق پردازیم
بهترین رویکرد را به تصحیح عقیده و کسب اخلاق فاضله داشته‌ایم و
حقیقتاً پاسدار هستی و وجود خود شده‌ایم.

۱۵- وقتی نفس به سعادت و بهجت و سرور می‌رسد که خود را به
عمال و افعال پسندیده‌ای که پاک‌کننده‌ی نفس از کدورات و
آلودگی‌های گناه هست، عادت داده باشد و قلب را از آلودگی و پستی‌ها
مهرباب کر باشد. با توجه به این که هدف اساسی خلقت انسان، حکمت و
عرفان عبادت ارفانه است و تنها این امور موجب سعادت حقیقی
هستند، باید بدانیم که این سعادت عبارت است از: ۱- خبائث و ظلمت
نفس که به واسطه‌ی شر اِصی حاصل می‌شود. زیرا سیاهی گناه مانع
درخشش قلب و پاکی نفس است. بنابراین، مانع ظهور تابش نور حق و
نور علم و معرفت الهی در آنست. ۲- عدم توجه به معقولات: این حالت
تنها مربوط به مردم معمولی نیست، بلکه برای صالحان و مطیعان هم،
اگرچه قلبشان از کدورت معاصی پاک‌تر است. چون در طلب معارف
حقیقی و حقایق ملکوت نیستند، به این مرتبه از سعادت نایل نمی‌شوند،
چون بیشترین همت‌شان را به اعمال بدنی و عبادات بی‌اراده و اذکار
مصروف داشته و از تأمل در حقیقت این اعمال و اذکار رادعیه غفلت
می‌کنند. ۳- جهل به طریق کسب معارف: چنین نیست که هر کس بخواهد
به مطلوب برسد، چرا که هر ممکنی معلول علت خاص خودش است،
کسب علم هم ممکن نیست، مگر از طریق اسباب و علل خاص خودش.
پس جهل به اصول معارف الهی و کیفیت ترتیب و روابطشان مانع

تحصیل معرفت حقیقی است.^{۱۰} صدرالمآلهین بعد از برشمردن این موانع می‌گوید: این‌ها اسبابی هستند که مانع نفس ناطقه در معرفت به حقایق امور است و إلا هر نفسی به حسب فطرت اصلی‌اش شایسته‌ی شناخت حقایق اشیاء می‌باشد، چون نفس ذاتاً امری قدسی است و آنچه در روایت آمده که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «اگر چنین نبود که شیاطین بر قلوب آدمیان احاطه کرده‌اند، هر آینه انسان‌ها ملکوت آسمان‌ها را می‌دیدند»^{۱۱} اشارت قابل‌تأملی بر ذاتی انسان دارد، پس وقتی این حجاب‌ها و موانع از قلب انسان مرتفع شود، مرتبه‌ی ارتقاء و ملکوت در آن تجلی پیدا می‌کند و ذاتش را در بوته‌ی می‌بیند که عرض آن بهشت آسمان‌ها و زمین است، و وسعت مملکت هر کس در نسبت به میزان وسعت معرفت او و تجلی ذات و صفات و افعال حق در آن است.^{۱۲} در این کتاب سعی شده است خوانندگان محترم متوجه طریقه‌ی معارف جهت‌أنس با حقایق کلی بگردند و توان نظر به کلی‌ی سعی اشیاء برایشان فراهم گردد.

۱۶- هدف از انجام طاعات و اعمال جنبه‌ی تصفیه‌ی قلب و تطهیر نفس است تا به واسطه‌ی آن جنبه‌ی عملی نفس، عمل عملی او اصلاح شود. مراد از اصلاح عقل عملی حصول انوار ایمان و خدای متعالی و کتاب‌های رسولان و روز قیامت است. پس تهذیب نفس از دست‌یابی به شرح صدر است و شرح صدر برای دریافت انوار هدایت می‌باشد.

۱۰- اسفار، ج ۹، ص ۱۳۶ تا ۱۳۸.

۱۱- بحار الأنوار، ج ۵۶، ص ۱۶۳.

۱۲- اسفار، ج ۹، ص ۱۳۹.

چنان که خدای متعالی می‌فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»^{۱۳} خدا کسی را بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای پذیرش اسلام فراخ می‌کند. بنابراین، شرح صدر غایت حکمت عملی و نور معرفت، غایت حکمت نظری است و حکیم الهی جامع این دو است و این نور عظیمی است. امید است عزیزان با چنین عزمی مباحث مطرح‌شده در کتاب را دنبال بفرمایند تا در رسیدن به حکمت نظری و حکمت عملی به صورتی کامل موفق باشند.

۷. جنبه به معرفت نفس عظیم‌ترین اسباب شقاوت است، زیرا به ما فرموده‌اند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» و کسی که عارف به ربّ باشد، ذاکر او خواهد بود. مگر کسی عارف و ذاکر رب نبود و با پروردگارش انس نگرفت. همراهی از ننگی نصیب خود نکرده است، چنین انسانی اگر عبادتی هم بستاند، چون همراه با معرفت نیست، چندان ثمربخش نخواهد بود و بر این اساس باید گفت انسان به سعادت انسانی خویش و کمال نفسانی‌اش نمی‌رسد مگر آنکه موانع انس با حق را بر طرف و با دو بال علم و عمل پرواز نماید.

در روایت آمده است: «إِنَّ بَعْضَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ سَلَسَتْ بِهِنَّ يَعْرِفْنَ الْإِنْسَانَ رَبَّهُ؟ فَقَالَ: إِذَا عَرَفَ نَفْسَهُ»^{۱۴} یکی از زنان پیامبر ﷺ پرسید: چه زمانی آدمی خدایش را می‌شناسد؟ حضرت در پاسخ فرمود: آن گاه که به معرفت نفس خویش دست پیدا کند.

۱۳ - سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۶.

۱۴ - سید مرتضی، غرر و درر، ج ۱، ص ۲۷۴.

در روایتی منسوب به امام علی علیه السلام آمده است که حضرت رابطه‌ی بین نفس و بدن را همانند رابطه‌ی بین لفظ و معنا بیان نمود: می‌فرمایند: «الروح فی الجسد کالمعنی فی اللفظ»^{۱۵} روح در جسد همانند معنا در لفظ است.

در این کتاب سعی ما بر این است که در تکمیل معرفت نفس پس از کتاب «خویشتن پنهان»، زوایایی دیگر از معرفت نفس مدّ نظر عزیزان قرار گیرد تا جایگاه سلوکی انسان برای خوانندگان به‌خوبی روشن شود و جایگاه جنبه عملی معرفت نفس بر جنبه‌ی علمی آن بیشتر روشن گردد، به همین جهت کتاب مباحثی تحت عنوان «انسان آرمانی اسلام» پیش آمده تا در آن بحث جایگاه انسان کامل بررسی شود و هرکس بتواند نسبت به جنبه‌ی آرومانی انسان، جایگاه خود را ارزیابی کند.

طاهرزاده